



نقد اقتصاد سیاسی نقد بتواریگی نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

## فلسطین: کدام واقعیت؟

کمال خسروی



آبان ۱۴۰۲

## یک: ورای واکاوی

خیر؛ این جنگ اسرائیل و حماس یا جنگ حماس و اسرائیل نیست، و بنابراین، فرقی نمی‌کند که اول اسم حماس را ببریم و سپس اسم اسرائیل را، یا برعکس. این جنگ اسرائیل است علیه انسان‌های ساکن قفس دوزخین غزه، به‌طور اخص، و جنگ اسرائیل است علیه مردم فلسطین به‌طور اعم. جنگِ بخش عمده، بسا اکثریت، یهودیان شهروند اسرائیل و دیگر نقاط جهان، از همه‌ی طبقات اجتماعی، به‌ویژه جنگ طبقات دارا، سرمایه‌داران اسرائیلی و بزرگ سرمایه‌داران بین‌المللی علیه آوارگان و تهی‌دستان فلسطینی؛ جنگ غاصبان خانه‌ها و کاشانه‌ها، علیه آواره‌شدگان از همان خانه‌ها و کاشانه‌ها: تعریف دولت اسرائیل.

## دو: تاریخیت

غیبت واکاوی «تاریخی»، غیبت تاریخیت نیست، فقط تلاشی است برای تسلیم نشدن به باج‌خواهی و خراج‌گذاری به تقدم و تأخر رویدادها. تلاشی برای بیان صریح حقیقت، بدون نان قرض دادن به داوران مجازی محکمه‌های انتزاعی: بدون محکوم کردن «این» برای کسب مجوز محکوم کردن «آن». صراحت در انتقاد آشکار از نسل‌کشی در غزه، از شقاوت و درنده‌خویی دشمنان خونخوار انسان و انسانیت، نیاز به بیمه‌ی «محکوم کردن» جنایت حماس ندارد. کسی که واکاوی حقیقت را به تقدم و تأخر رویدادها تقلیل می‌دهد، تاریخ گاه‌شمارانه را جای‌گزین تاریخیت اجتماعی و تاریخی می‌کند. در تاریخیت این جنگ، کشتار انسان‌ستیزانه‌ی حماس نقشی ایفا نمی‌کند. برای جنگی که امروز علیه مردم فلسطین و با اسم رمز «حماس»، برای نابودی زندگی و تاریخ فلسطین در جریان است، حماس «نعمتی» است مغتنم، نعمتی که در مال‌بخولای جنگ‌افروزان و جنگ‌طلبان نژادپرست اسرائیلی، اگر وجود نمی‌داشت، باید «اختراع» می‌شد و «غنیمت» حضورش به هیچ «تئوری توطئه»‌ای نیاز ندارد. تاریخیت این جنگ در حقیقت آن است و حقیقت آن را وزیر اسرائیلی به صراحت اعلام می‌کند: هیروشیمای غزه. نابودی یک‌جا و یک‌باره‌ی زندگی فلسطینی در سرزمین فلسطین؛ و آن که حقیقت نسل‌کشی را بیان می‌کند، وقاحت آن را هم دارد که بداند و بگوید که کشته شدن چند «گروگان» اسرائیلی و غیراسرائیلی، بهای «نازل» این جنگ و تحقق رویای «سرزمین موعود» است. «هیروشیما»ی غزه، تاریخیت این جنگ است، نه تقدم و تأخر رویدادها. ارتش اسرائیل خود را «نیروی دفاعی اسرائیل» می‌نامد و زبان ژورنالیستی رسانه‌ها با دست‌بوسی آستان گفتمان اسرائیل، آن را تکرار می‌کنند. تاریخیت این جنگ در تلخی همین حقیقت است که این ارتش از بنیاد و از روز نخست، نیروی سرکوب و تجاوز و تعرض بوده است، نه دفاع.

## سه: فرامودها

فرامودها انتزاعاتی پیکریافته از امر واقع اجتماعی و تاریخی‌اند که جای‌گزین واقعیت می‌شوند و دستگاه مختصات واقعیت را تعریف می‌کنند. فرامودها، جلوه‌ی دروغین حقیقت نیستند، خود واقعیت‌اند. واقعیت سرمایه‌داری، بت‌وارگی کالایی است. رویکردی که بخواهد آن‌ها را به‌مثابه‌ی جلوه‌ی دروغین حقیقت افشا کند، باید کل مناسباتی را واژگون کند که به واقعیت یافتن فرامودها فرصت و امکان می‌دهد. ساختن دوگانه‌های تصنعی، صنعت ساختن واقعیت است. در دوگانه‌ی دموکراسی/ارتجاع، واقعیت به دو جبهه تقسیم می‌شود و این‌گونه تقلیل می‌یابد به: جبهه‌ی داعیان و مبشران و مبلغان دموکراسی، یعنی جبهه‌ی نیکان و صاحبان مشروعیت و حقیقت و تمدن از یک‌سو، و جبهه‌ی ارتجاع و دیکتاتوری، یعنی جبهه‌ی شریران و اهریمنان و توحش از سوی دیگر. جایگاه مخاطب، نقطه‌ای در این دستگاه مختصات است که فقط در عطف به این دو محور تعریف می‌شود. گنجیده‌ی امر واقع، نقشی در این تعریف ندارد. عنوان «تنها دموکراسی خاورمیانه» برای اسرائیل مورد تمسخر قرار می‌گیرد. اما در مقایسه با کدام «اصل»؟ کدام «انتظار»؟ این «دموکراسی» در مقایسه با کدام دموکراسی «حقیقی»، بدلی و کاذب و مصنوعی است؟ آیا دستان دموکراسی‌های «اصلی»، در کشتار مردم عراق و افغانستان و یوگسلاوی کم‌تر به خون آلوده است؟ کشتار سیصدهزار کودک عراقی زیر ۵ سال، به روایت یونیسف، نه به روایت از «پروپاگاندا» ارگانی چپ، اصالت بیش‌تری برای دموکراسی ایجاد می‌کند؟ سرمشق بمباران غزه، بمباران درسدن در پائیز ۱۹۴۴ بود. در عرض یک شب ۷۷۳ هواپیمای انگلیسی برای «نابودی نازی‌ها» صدها تن بمب روی شهری ۶۳۰ هزار نفری ریختند و ۸۰ هزار انسان را به هلاکت رساندند. روز بعد هواپیماهای امریکایی به شهر حمله کردند و ۲۵ هزار انسان دیگر را کشتند. الگوی محاصره‌ی غزه، محاصره‌ی سنندج در بهار ۱۳۵۸، و کشتارها در مریوان، پاوه، مه‌آباد، قارنا و بسیاری روستاهای دیگر در کردستان است. سرمشق بمباران غزه، بمباران کردها از سوی رژیم صدام در ۲۵ اسفند ۱۳۶۶ است، کشتاری که به یک‌باره ۵ هزار نفر، و از آن میان ۲ هزار کودک را هلاک کرد. البته فرق صدام با نتانیاهو این است که صدام زمانی پس از آن، به شکلی فجیع و بنا بر «موازیان حقوق بشر»، اعدام شد، اما نتانیاهو ممکن است جایزه‌ی صلح نوبل بگیرد.

دوگانه‌ها، در تقسیم نقش‌ها، فقط «آبرانسان»‌های مختار بر سرنوشت «دیگران» را نمی‌سازند، بلکه با انسان‌زدایی و چیزگون کردن مخالفان برای حذف و نابودی آن‌ها، مشروعیت و حقانیت می‌آفرینند. ژنرال‌های اسرائیلی می‌گویند فلسطینی‌ها را باید کشت، چون آن‌ها انسان نیستند.

وارونه‌ی این دستگاهِ دوگانه در روایت و از منظر «محور مقاومتی» آن، در ماهیت امر کوچک‌ترین تغییری ایجاد نمی‌کند. فقط صفت‌ها و محمول‌ها و انتساب‌ها جای خود را تغییر می‌دهند و هم‌راهان و هم‌دستان جابه‌جا می‌شوند. آن سو، غرب و استعمار و «امپریالیسم»، این سو، جمهوری اسلامی و داعش و طالبان و جبهه‌ی «مقاومت». واقعیت، جایی جز این دو گردابِ وهن و ابتذال ندارد.

### چهار: واقعیت

معضل دستگاه مختصاتی که به این شیوه برای «واقعیت» تعریف شده است، چه روایت «نتانياهو»یی و چه روایت «محور مقاومتی»اش — و این دو را عامدانه و آگاهانه در کفه‌هایی برابر می‌گذارم، چراکه در ماهیت فرانمودین واقعیت تفاوتی گوهری ندارند — فقط تبدیل واقعیت به آن دو گرداب نیست، بلکه حذف بخش‌هایی واقعی از واقعیت، و مهم‌تر از آن، حذف گرایش‌های بالقوه‌ی تاریخی ذهنی و عینی واقعیت است. به عبارت دیگر، معضل فقط تقلیل واقعیت به بخش‌هایی واقعاً موجود و بخش‌هایی فرانمودین نیست، بلکه مقابله با امکان رویش و پویش گرایش‌هایی در آینده نیز هست که امروز یا نهال‌هایی نوجوان‌اند و یا حتی دانه و نطفه‌هایی ناشکفته. مسئله فقط حذف مبارزان و معترضان در سراسر جهان نیست که بی‌آن که مدافع حماس یا هر نیروی ارتجاعی دیگری باشند، کشتار ددمنشانه‌ی مردم فلسطین را از سوی ماشین سیاسی و نظامی اسرائیل محکوم می‌کنند، بلکه حذف گرایش‌های بالقوه‌ای است که می‌توانند — اگر نه امروز و بی‌واسطه و بلافاصله، بلکه در آینده‌ای محتمل — به نیروهای اجتماعی، سیاسی و نهادینی بدل شوند که بخواهند این چهره از «واقعیت» را به‌مثابه‌ی واقعیت واژگون کنند.

این که امروز، نیروهایی ارتجاعی مانند حماس پرچم مبارزه برای آرمان فلسطین را به‌دست می‌گیرند — حتی اگر آن‌ها را پاره‌ای هم‌سرشت با دشمنی ندانیم که داعیه‌ی مبارزه با آن را دارند — ناشی از فقدان بدیلی مترقی است و فقدان این بدیل، هرچند دلایل و زمینه‌های بسیاری دارد، اما یکی از مهم‌ترین آن‌ها، همین دستگاه سازنده‌ی دوگانه‌های مصنوعی، یا دوگانه‌های انتزاعی است که به‌طور واقعی، به‌جای واقعیت نشسته‌اند. سراسر ایدئولوژی «واقع‌گرایی» یا پراگماتیسم سیاسی، چه در توصیف این جنگ و چه در «راه‌حل»‌های سیاسی‌ای که برای «مسئله‌ی فلسطین» ارائه می‌کند، در حقیقت چیزی جز در یوزگی به درگاه این «واقعیت» نیست.

در قیاس با این «واقعیت» و در چارچوب دستگاه مختصات این واقعیت است که ایده‌ی زندگی همه‌ی مردمانی که امروز در سرزمینی به‌نام اسرائیل/فلسطین زندگی می‌کنند، خیال‌پردازی نامیده می‌شود. حقیقت

اما این است که همان رویکرد و نگاه تقلیل‌گراست که «واقعیت» را طوری تعریف می‌کند که چشم‌اندازی انسانی و کاملاً قابل‌تصور، خیال‌پردازی نامیده می‌شود، چشم‌اندازی که بنا بر آن قرار نیست همین فردا جامعه‌ای سوسیالیستی بیافریند و همه‌ی مشکلات ملی، تاریخی و طبقاتی این جامعه را حل کند. و حقیقت این نیز هست، که «خیال‌پردازانه» بودن چنین چشم‌اندازی از ماهیت آن سرچشمه نمی‌گیرد، بلکه از جمله از آن روست که سویه‌ی «دموکراسی»، حتی راه‌حل «دو کشور» را هم نپذیرفته است و نمی‌پذیرد. و حقیقت این نیز هست که سویه‌ی «دموکراسی»، کوچک‌ترین باور به آنچه «اصول» خود می‌نامد و می‌پندارد، ندارد و نتایج «دموکراسی» اش را هربار به دل‌خواه و به ضرورت ایدئولوژیک قدرت و هژمونی تفسیر می‌کند، و گرنه هم حماس نماینده‌ی «دموکراتیک» مردم غزه، و هم «مرسی»، رئیس‌جمهور «دموکراتیک» و منتخب مردم مصر بود، اما «دموکراسی»، بی‌شک حکومت‌های کودتای نظامی و مغالزه با قاتلانی مانند حاکمان سعودی را ترجیح می‌دهد.

### پنج: خاستگاه و چشم‌انداز

آیا وقتی ما از «ورای واکاوی» آغاز و عزیمت می‌کنیم، به استدلال نیازی نداریم؟ خاستگاه ما چیست و کجاست؟ خاستگاه، انکار مشروعیت واقعیت به‌مثابه‌ی واقعیت است.

درست است. واقعیت این است که سرکوب‌گران قلدرومنشی که غزه را با خاک یک‌سان می‌کنند، حتی با برقراری آتش‌بسی یک‌روزه مخالف‌اند. آیا در عطف به این «واقعیت» می‌توان تحمیل آتش‌بسی دو ساعته را پیشرفت و دستاوردی «واقع‌گرایانه» تلقی کرد؟ درست است. واقعیت این است که گزمگان سرکوب و تحمیل حجاب از هیچ شرارتی خودداری نمی‌کنند. ژینا و آرمیتا، نمونه‌های دردناک این واقعیت‌اند. آیا در عطف به این «واقعیت» باید به «شُل‌حجایی» رضایت داد و آن را پیشرفت و دستاوردی «واقع‌گرایانه» دانست؟ پاسخ زنان جسور و شجاع روشن است؛ و هیچ رویکردی خیال‌پردازانه‌تر از رویکرد «واقع‌گرایان» نیست.

رویکرد چپ و رادیکال باید از مبارزه برای آزادی بیان و اندیشه و همه‌ی خواسته‌های شهروندی جامعه‌ای شایسته و از مبارزه با بانیان و سرکوب‌گران این آزادی‌ها عزیمت کند؛ و در دنیایی که هیچ سیاست و رویکردی بیرون از منطق سرمایه نیست، باید برای رهایی از ستم و استثمار، و علیه استثمارگران عمل کند، تنها در این صورت است که کسی برای دفاع از این آزادی‌ها ناگزیر نخواهد شد دست در دستان بانیان رژیم زندان و شکنجه و اعدام بگذارد و به نوکر بی — یا با — جیره و مواجب آن‌ها بدل شود؛ و ناچار نخواهد بود

همدوش دیکتاتورى مانند اردوغان در کشتار کردهای روژاوا شریک شود و در منجلا ب ناسیونالیسم مذهبی/ترکی فرو رود.

درست است. واقعیت این است که نیروهای چپ و رادیکال به مثابه ی قدرتی اجتماعی توان چندانى ندارند. اما اگر قرار باشد چنین قدرتی در آینده ای امیدبخش نهادین شود، اگر واقعیت دربردارنده ی گرایش های بالنده نباشد، آن نهادها بر محور کدام کانون ذهنی و عینی شکل خواهند گرفت؟

برای واقع بین بودن، باید خیال پرداز بود.